

عقاید بنّام را به شیوه‌ای به مراتب نقادانه‌تر از خود وی توجیه نموده و بسط داده است، محروم نمود. در حالیکه مرد انگلیسی نوده - مآب پابرزمین دارد، استنتاج «سو» به منطقی نقادانه عرش ارتقاء می‌یابد. احتجاج وی به شرح ذیل است.

«اثرات فرضی غضب آسمانی برای بروز شر تحقق می‌یابد. چرا اثر اجر الهی خیر نمی‌بایست به صورت مشابه‌ای بر روی زمین تحقق پذیرد و از آن پیشی گیرد.»

از دید غیرنقادانه جریان برعکس است. نظریه‌ی جزایی لاهونی، تنها نظریه‌ی ناسوتی را ایده‌آلیزه می‌کند، درست همانطور که اجر الهی تنها ایده‌آل و آرمان‌سازی کمک مزد بشری است. همانا مطلقاً ضروری است که جامعه نمی‌بایست به کلیه‌ی صالحان پاداش دهد تا اینکه عدل الهی امتیاز و مزیتی بر عدل انسانی داشته باشد.

مسیو «سو» با توصیف عدالت پاداش دهنده «نمونه‌ای از دگماتیسم زنانه که برحسب مثولاتی که وجود دارد»، می‌بایست دارای ضوابط و اشکالی باشد، را به دست می‌دهد، دگماتیسمی که با کلیه‌ی «آسودگی خیال دانش»، توسط جناب ادگار در فلورانتیستان - سانسور می‌شود. برای هر ماده‌ای از قوانین کیفری امروزین که او پاس می‌دارد، مسیو «سو» اضافه‌ی مکملی را در قوانین پاداش که تا آخرین جزئیات آن را رونویسی کرده طرح می‌ریزد. برای زمینه‌یابی آسانتر، توصیف او را از زوجیت هم‌زمان به صورت جدول وار به دست می‌دهیم:

جدول عدالت نقاداً بی نقص

عدالت نقاداً مکمل شده	عدالت موجود
نام: عدالت طالحان	نام: عدالت بزهکاران
تعریف: ناجی برای ارتقاء سرصالحان در دست دارد	تعریف: شمشیری برای کوتاه کردن سر طالحان در دست دارد
قصد: پاداش صالح، مسکن و خوراک مجانی، افتخار، حفظ و حراست حیات	قصد: کیفر طالحان - زندانی ساختن، رسوایی، محروم ساختن از حیات
خلق الناس از پیروزی های مشعشعانه صالحان باخبر می شوند.	مردم از تنبیه طالحان مطلع می شوند
وسایل کشف صالحان: جاسوسی، فضیلت، نعمی: تحت نظر گرفتن صالح شیوه پی بردن از اینکه چه کسی صالح است	وسایل کشف طالح: جاسوسی پلیس، خیرچینی: تحت نظر گرفتن طالحان شیوه پی بردن از اینکه چه کسی طالح است
محکمه ی فضیلت، اداره ی مدعی العمومی اعمال و افعال شریفانه ی متهم رابه خاطر تصدیق همگانی خاطر نشان می سازد و اعلام می دارد.	محکمه ی جنایی - اداره ی مدعی العمومی بزه های متهم رابه خاطر کین خواهی و معافیه عمومی خاطر نشان می سازد و او را به محاکمه می کشاند.
وضع صالح پس از حکم: تحت نظارت احسان اخلاقی عالیه قرار می گیرد. درخانه تغذیه می شود. دولت مخارج را می پردازد	وضع بزهکار پس از حکم، تحت نظارت پلیس علیه قرار می گیرد. در زندان تغذیه می شود. دولت مخارج را می پردازد
اعدام: بلافاصله در برابر سکوی اعدام بزهکار پایه ی ستونی برپا می شود که بر آن انسان سترگ صالح قرار می گیرد. قاپوق فضیلت	اعدام: بزهکار بر سکوی اعدام می ایستد

مسیو سو که از رویت این تصویر به تکان آمده، اعلام می‌دارد:
«هیئات! این اوتوبی و خیالپردازی است! ولی تصورش را
بکنید، جامعه‌ای باین طریق سازمان یابد.»

این سازمان نقادانه‌ی جامعه خواهد بود. ما، در مقابل سرزنش
اوژن سو مبنی بر اینکه این سازمان تاکنون خیالپردازی باقی مانده،
می‌بایست به دفاع برخیزیم. «سو» باز هم «جایزه‌فضیلت» را که همه
ساله در پاریس اهدا می‌شود و خود وی بدان اشاره می‌کند را از یاد
برده است. این جایزه حتی به صورت‌المثنی سازمان می‌یابد: جایزه
مادی مونیون Prix Montyon برای اعمال نجیبانه‌ی مردان و زنان، و
جایزه‌ی روزیئر Prix rosière برای دخترانی با بهترین اخلاق. حتی
دسته‌گلی [برای آنان] از طرف اوژن سو مطالبه می‌شود.

تا جایی که به جاسوسی فضیلت و نظارت احسان اخلاق عالیه
مربوط می‌شود، اینها مدتها قبل توسط ژوئیت‌ها سازمان یافته‌اند.
از این گذشته، ژورنال دِ دِبا، سبکل، پتی آفیشه دوباری و غیره،
فضایل، اعمال و فضایل نجیبانه‌ی کارگزاران بورس پاریس را، روزانه و
به قیمت تمام شده خاطر نشان و اعلام می‌دارند، [در اینجا]، اعمال
سیاسی که به خاطر آنها هر حزبی ارگان خاص خود را داراست
به حساب آورده نمی‌شود.

فوس Voss پیر مدتها قبل خاطر نشان ساخت که هُمر، از
خدایانش بهتر است. بنابراین رودلف «راز مکشوف شده جمیع
اسرار» می‌تواند کباده‌کش عقاید اوژن سو شود. به علاوه، جناب
سلیگاکزارش می‌فرمایند:

«تازه، قطعاتی که اوژن سو در آنها داستان را قطع می‌کند و رویدادها را ارائه می‌دهد یا جمع‌بندی می‌کند، بی‌شمار بوده و تمامی آنها نقادانه‌اند.»

ج) فنای انحطاط درون مدنیت ۳

و عدم حقانیت در دولت

وسایل بازدارنده‌ی قضایی برای نابودی جرم و از اینرو نابودی فساد در مدنیت عبارت است از:

«قیمومیت حفاظتی به‌عهد گرفته شده کودکان بزهکاران اعدام شده و یا آنانیکه به حبس ابد محکوم گشته‌اند توسط دولت.»

«سو» می‌خواهد تقسیم بندی جرم را به شیوه‌ای لیبرال‌تر سازمان بخشد. دیگر هیچ خانواده‌ای نمی‌بایست واجد امتیاز موروثی برای جرم باشد: رقابت آزاد در جرم می‌بایست برانحصار فایق آمد.

مسئو سو «عدم حقانیت در دولت» را از طریق اصلاح بخشی از قوانین کیفری درباره‌ی خیانت در امانت و بالاخص توسط تعیین وکلای تسخیری برای فقرا از میان می‌برد. او درمی‌یابد که در «پدمون»، هلند، و غیره در جایی که وکلایی برای فقرا وجود دارد، عدم حقانیت در دولت از میان رفته است. تنها عیب قوانین فرانسه این است که بابت پرداخت به وکلا برای فقرا، دارای هیچ‌گونه وکلایی که محدود به معاضدت به فقرا باشند، نیست و حدود قانونی برای فقیر را بسیار محدود می‌سازد. انگار بی‌حقی از خود دعوای حقوقی آغاز نمی‌شود، و پیش از این از مدتها قبل در فرانسه دانسته نشده که قانون هیچ چیز جز اینکه قبول آنچه وجود دارد، را بدست نمی‌دهد.

تفاوت از پیش عامیانه میان علم حقوق (droit) و عمل (fait) برای
رمان‌نویس نقادانه چنین به نظر می‌رسد هنوز راز پاریس بشمار
می‌رود.

هرآینه به افشاگری نقادانه‌ی اسرار علم حقوق، اصلاحات سترگی
که اوژون سو می‌خواهد برای پلیس قضایی وضع کند را علاوه کنیم،
جریده‌ی ساتان satan پاریس را درک خواهیم کرد. در آنجا ساکنین
ناحیه‌ای از شهر را می‌بینیم که به «اصلاحگر بزرگ چنین مشی»
می‌نویسند که در خیابان‌هایشان هنوز چراغ‌گاز وجود ندارد. مسیوسو
جواب می‌دهد که در ششمین جلد یهودی سرگردانش به این کمبود
می‌پردازد. ناحیه‌ی دیگری از شهر از کمبود آموزش ابتدایی می‌نالند.
وی اصلاح آموزش ابتدایی برای این ناحیه از شهر را در دهمین جلد
یهودی سرگردان وعده می‌دهد.

۴- راز مکشوف شده‌ی «دیدگاه»

«رودلف در سعه‌ی صدر» (!) «خود باقی نمی‌ماند»، «دیدگاه او از
زحمت قبول انتخاب آزادانه‌ی دیدگاه‌هایی از چپ و راست، و از
بالای و پائین شانه خالی نمی‌کند.» (سلیگا)

یکی از اسرار اصلی نقد نقادانه «دیدگاه» و قضاوت از دیدگاه
دیدگاه است. هر انسانی برای نقد، نظیر هر ثمره‌ی روح، به یک دیدگاه
تبدیل می‌شود. هیچ چیز آسان‌تر از پی بردن به راز دیدگاه، هنگامیکه
به راز کلی نقد نقادانه، راز احیای مهملات یهودی، پی برده شده،
نیست. ابتدائاً، بگذاریم خود نقد، تئوری، «دیدگاهش» را با کلمات

پدرسالار خود، جناب برونو باوئر شرح دهد:

«علم... هیچگاه با فرد جداگانه‌ی خاصی یا با دیدگاه معین خاصی سروکار ندارد... علم طبعاً برای از بین بردن محدودیت‌های دیدگاهی اگر به‌زحمت آن بیازرد و اگر این محدودیت‌ها واقعاً دارای اهمیت کلی انسانی باشند، قصور نمی‌ورزد؛ اما علم آنها را به‌مشابهی مقوله و تعین صرف خودآگاهی متصور می‌شود و از اینرو تنها برای کسانی سخن می‌گوید که جرأت ارتقاء به کلیت خودآگاهی را دارا می‌باشند؛ یعنی، برای کسانی که با تمام قدرت خود مایل نیستند در محدوده‌ی این محدودیت‌ها باقی بمانند.»

راز این جرأت باوئر، فنومنولوژی هگل است، زیرا هگل در آنها خودآگاهی را جایگزین انسان می‌سازد، [و] متنوع‌ترین تجلیات واقعیت انسانی تنها به‌مشابهی اشکال معین، به‌مشابهی تعین خودآگاهی به منصفی ظهور می‌رسد. اما صرف تعین خودآگاهی، همانا «مقوله‌ی صرف» و «اندیشه‌ی صرف» است که من می‌توانم آن را ایضاً به‌اندیشه‌ی «محض» استعلاء، دهم و از طریق اندیشه‌ی محض [برآن] فایق آیم. در فنومنولوژی هگل، شالوده‌های مادی مُدرکات حسیه و ابژکتیف اشکال غیریت یافته‌ی متعدد اجازه‌ی حضور می‌یابند. کل [این] اثر ویرانگر منتج به‌محافظه‌کارترین فلسفه می‌شود زیرا تصور می‌کند برجهان ابژکتیف، جهان واقعی مدرکات حسیه، به وسیله‌ی تبدیل آن به یک «امر تفکر» و تعین صرف خودآگاهی، غلبه می‌یابد و بنابراین ایضاً می‌تواند رقیب خود که در «اثیر تفکر محض» اثیری شده است را از میان بردارد. بنابراین فنومنولوژی در اینکه واقعیت بشری را جایگزین «دانش مطلق» [و] معرفت می‌سازد کاملاً

پیگیرانه عمل می‌کند، زیرا این همانا یگانه شکل موجودیت خودآگاهی است، و بمثابه‌ی یگانه شکل هستی بشری در نظر گرفته می‌شود [و نیز] همانا دانش مطلق درست به این خاطر که خودآگاهی فقط خود را می‌شناسد و دیگر توسط هیچ‌گونه جهان ابرکتبفی آشفته و مخدوش نمی‌گردد. هگل به جای اینکه از خودآگاه خودآگاه انسان، انسان واقعی بسازد، یعنی، انسانی که ابضاً در جهانی واقعی و ابرکتبفی زندگی می‌کند و بوسیله‌ی این جهان معین و مشخص می‌شود، از او انسان خودآگاه می‌سازد. او جهان را بر روی سر آن قرار می‌دهد و بنابراین در دماغ خود نیز کلیه‌ی محدودیت‌هایی که مع الوصف در هستی برای حسیّات بد، برای انسان واقعی باقی می‌ماند را از میان می‌برد. مضافاً اینکه، آنچه محدودیت‌های کلی خودآگاهی - کلیه‌ی حسیّات، واقعیت و فردیّت انسانها و جهانشان را برملا می‌سازد، بالضروره از طرف او محدودیتی تلتی می‌شود. کُل فنومنولوژی معطوف اثبات این نکته است که خودآگاهی یگانه واقعیت و کل واقعیت است.

جناب باوئر اخیراً نقد دانش مطلق را از نو تعمیم داده و بدان نام مطمئن دنیوی تردیدگاه برای تعین خودآگاهی را بخشیده است. در Anekdot (تذکاریه) هردونام را کماکان می‌توان در کنار یکدیگر یافت، و دیدگاه ابضاً به مثابه‌ی تعین خودآگاه ابضاح می‌گردد.

از آنجائیکه «جهان مذهبی بدّانه» تنها به مثابه‌ی جهان خودآگاهی وجود دارد، منقد نقادانه - الهیات دان دوآتسه ex professo - به هیچ ترتیبی نمی‌تواند این فکر را در مخپله‌ی خود بگنجانند که جهانی

وجود دارد که در آن آگاهی و وجود، مجزا و متمایزند، و هنگامیکه من هستی آن را در تفکر، به مثابه‌ی مقوله یا دیدگاهی از میان ببرم، به موجودیت خود ادامه می‌دهد، یعنی، هنگامیکه آگاهی سوژکتیف خاص خودم را بدون تغییر واقعیت ایزکتیف به شیوه‌ای کاملاً عینی؟ یعنی، بدون تغییر واقعیت ایزکتیف خاص خودم و دیگر کسان، جرح و تعدیل کنم. بدین‌طریق یکسانی رازورانه‌ی شهودی وجود و تفکر درنقد، به مثابه‌ی یکسانی رازورانه‌ی یکسانی ثوری و پراتیک تکرار می‌شود. این علنی است که چرا نقد این چنین از پراتیک که می‌خواهد چیزی سواى ثوری باشد، و از ثوری که می‌خواهد چیزی جز بطلان مقوله‌ی معینی در «کلّیت بی حد و حصر خودآگاهی» باشد، دل پُری دارد. ثوری خاص نقد محدود به این اظهار است که هرچیز معینی عکس کلّیت نامحدود خودآگاهی است و بنابراین فاقد هرگونه اهمیتی است؛ به عنوان مثال، دولت، مالکیت خصوصی و هکذا. بالعکس، باید نشان داده شود، چگونه دولت، مالکیت خصوصی و غیره، موجودات بشری را به تجربیات تبدیل می‌کنند، یا به جای اینکه واقعیت فرد و موجودات مشخص بشری باشند، نتایج و ثمرات انسان تجربیدی‌اند.

و سرانجام، حاجتی به تذکر نیست که در حالیکه از سویی فنومنولوژی هگل، علی‌رغم گناه نخستین شهودی‌اش، در موارد بسیاری، علل بیان حقیقی مناسبات انسانی را به دست می‌دهد، از سوی دیگر، جناب باوئر و شرکاء تنها کاریکاتورى میان نهی، کاریکاتورى که با مأخوذ نمودن هرگونه تعبیری از ثمره‌ی روح یا حتی

مناسبات و فعالیت‌های واقعی، خشنود می‌شود به دست می‌دهند، و این تعین را به تعین تفکر، به تعین مقوله، و اظهار اینکه این مقوله دیدگاه حاصل و ثمره‌ی رابطه و تحرک است تغییر می‌دهند تا آنگاه قادر شوند به این تعین ظفرمندان با خردمندی سالدیده‌ای از دیدگاه تجرید و مقوله و خودآگاهی کاملی، با نظر حقارت بنگرند.

درست همانطور که به عقیده‌ی رودلف کلبه‌ی موجودات انسانی از دیدگاه نیک یا بد دفاع می‌کنند و توسط این دو برداشت تغییرناپذیر مورد فضاوت قرار می‌گیرند، همانطور هم برای جناب باوئر و شرکاء، کلبه‌ی موجودات انسانی، دیدگاه نقد یا توده را اتخاذ می‌کنند. اما هر دوی آنها، موجودات واقعی انسانی را به دیدگاه‌های انتزاعی تبدیل می‌نمایند.

۵- مکاشفه‌ی راز بهره‌وری

از انگیزه‌های انسانی یا کلمانس دارویل

رودلف تا به حال بیش از این عمل که به صالح پاداش و به طالح کیفر دهد، انجام نداده است. اکنون موردی از اینکه وی چگونه نفسانیات را سودمند می‌سازد و به «منش نیک طبیعی کلمانس دارویل» تکامل مناسبی می‌دهد را مشاهده می‌کنیم:

«جناب سلیگه می‌گوید: رودلف توجه مشارالیه‌ها [کلمانس دارویل. م] را به جنبه‌ی سرگرم‌کننده‌ی نیکوکاری جلب می‌کند، اندیشه‌ای که گواه بردانش موجودات بشری است و تنها می‌تواند در روح و روان رودلف بعد از اینکه از بوته‌ی آزمایش گذشت، بوجود آید.»

کلمانی که رودلف در مکالمه‌ی خود با کلمانس به کار می‌برد: «جذاب ساختن»، «بهره بردن از ذوق و سلیقه»، «نظم بخشیدن به خدعه و دسیسه»، «بهره بردن از تمایل به تقیه و مکر»، «تغییر غرایز شتاب‌انگیز و تحمل‌ناپذیر به صفات کریمانه»، و هكذا. این عبارات درست مانند خودانگیزه‌ها که غالباً در اینجا به سرشت زنانه نسبت داده می‌شود، منشاء راز خردمندی رودلف [یعنی] - فوریه، را برملا می‌سازد. او برخی عرضه‌های عامه‌پسند نظریه‌ی فوریه‌ی را ارائه می‌دهد.

کاربرد مجدداً درست به همان اندازه، تملک نقادانه‌ی رودلف است که شرح نظریه‌ی فوقاً ارائه شده‌ی بنتام.

همانا در نیکوکاری بدانانه نیست که مارکیز جوان، ارضاء سرشت ماهوی انسانی‌اش، محتوا و قصد انسانی فعالیت خود، و بدین‌طریق سرگرمی [اش] را می‌یابد. صدقه فقط بیشتر فرصتی ظاهری، بهانه و مصالحی را برای نوعی سرگرمی عرضه می‌کند که می‌تواند هرگونه مصالح دیگری را به همان خوبی بکار برد که مضمون خود را به کار می‌برد. و از نگویندختی [نیز برای] بدام انداختن اشخاص خیر با جذابیّت یک رمان، ارضای کنج‌کاوی، ماجراجویی، پرده‌ی استتار، لذّت برتری جنس مذکر و مؤنث، برانگیختگی شدید عصبی، و غیر آن استفاده می‌شود.

رودلف بدین وسیله، ناآگاهانه رازی را بیان می‌کند که مدتها قبل فاش شده است، اینکه تیره‌روزی خود انسان، چاکر پیشگی و دنائتی که مجبور است صدقه قبول کند، برای اشرافیت کیسه‌ی پول و

با فرهنگ می‌بایست به‌مثابه‌ی وسیله‌ی سرگرمی و ارضاء حب ذات، برانگیختن گستاخی و مشغولیت‌اش بکار رود.

جمعیت‌ها و انجمن‌های بی‌شمار خبیره در آلمان و فرانسه و تعداد عظیم نمایشنامه‌ها، طعام برای فقرا، و حتی اعانه‌های عمومی برای قربانیان حوادث، هدف دیگری جز این ندارد. بنابراین چنین به‌نظر می‌رسد که همراه با این اسلوبها، صدقه و نیکوکاری نیز از مدتها قبل به‌مثابه‌ی سرگرمی سازمان یافته است.

تحول و تغییر ناگهانی و بدون انگیزه مارکیز به‌خاطر کلمه‌ی صرف «مفرّج» ما را درباره‌ی دوام شفا و بهبود او به‌شک می‌اندازد؛ یا بهتر بگوئیم این تغییر و تحول، فقط به‌ظاهر ناگهانی و بدون انگیزه است و فقط به‌ظاهر توسط نسخه‌ی نیکوکاری به‌عنوان وسیله‌سرگرمی بوجود آمده. مارکیز دل‌باخته‌ی رودلف است و رودلف می‌خواهد در معیت او، برای دسبسه‌چینی و لذت از ماجراهای نیکوکاری هویت واقعی خود را پنهان دارد.

بعداً، هنگامیکه مارکیز از زندان سن - لازار دیداری نیکوکارانه به‌عمل می‌آورد، حسادتش به‌فلوردوماری ظاهر می‌شود و از روی سعی صدر نسبت به‌حسادت او واقعیت بازداشت ماری را از رودلف پنهان می‌دارد. دست‌بالا، رودلف در آموزش زنی ناشاد برای بازی کم‌دی احمقانه‌ای با موجوداتی ناشاد، موفق می‌شود. راز نوع دوستی‌ای که او طرح می‌ریزد توسط ژبگولوی پاریسی که معشوقه‌اش را بعد از رقص به‌صرف شام دعوت می‌کند و جملات ذیل را به‌هم می‌بافد، فاش می‌شود.

و آه، مادام! کافی نیست به نفع این لهستانی های مسکین رقصیده
شود ... بیائیم تا پایان نوع دوست باقی بمانیم ... بیائیم به سود
این تیره بختان شام صرف کنیم.»

۶- مکاشفه‌ی راز رهایی زنان،

یا لوتیز مورل

به مناسبت دستگیری لوتیز مورل، رودلف خود را به دست تأملاتی
که به شرح ذیل خلاصه می شود، می سپارد:

«ارباب غالباً کلفت را خانه خراب می کند، یا از طریق ترس،
غافل گیری، یا استفاده های دیگر از فرصت هایی که توسط ویژگی
محیط خدمتکار فراهم می آید. او کلفت را به بدبختی، بی آبرویی
و بزه کاری ناگزیر می سازد. قانون نگران این امر نیست...
تبه کاری که در واقع دختری را به نوزادکشی سوق می دهد، به کیفر
نمی رسد.»

تأملات رودلف تا جایی نمی رود که محیط خدمتکار را هدف
مهربانه ترین نقد خود قرار دهد. او که حاکم حقیقی است، بنده نواز
سُترگ محیط خدمتکاران می شود. از آنهم کمتر تا جایی پیش نمی رود
که درک موقعیت کلی زنان در جامعه‌ی معاصر غیرانسانی است.
او که از همه لحاظ به نظریه‌ی قبلی خود وفادار است، فقط از اینکه
هیچ گونه قانونی برای مجازات اغواءگر وجود ندارد، اظهار تأسف می
کند و ندامت و تقاص را با قصاصی دهشتناک مرتبط می سازد.

رودلف فقط کافی است نگاهی به قوانین موجود سایر کشورها
بیاندازد. قوانین انگلستان کلیه‌ی آرزوهایش را برمی آورد. این قوانین با

ظرافت خود، که «بلاک ستون» آنها را آنچنان پرطمطراقانه مورد تمجید قرار می‌دهد، نا جایی پیش می‌روند که اغوای روسپی را جرم و خلافتکاری اعلام می‌دارند.

جناب سلیگا مطمئنانه بانگ برمی‌آورد:

«بدینسان» (!) - «رودلف» (!) - «می‌اندیشد» (!) - و حال این افکار را با خیالپردازی‌هایتان درباره آزادی زنان مقایسه کنید. برآمد این آزادی تقریباً می‌تواند به‌طور عینی از این خیالپردازی‌ها درک شود، اما شما مقدّماتاً اهل عمل‌اید، و این علتی است که چیرا مساعی‌تان غالباً به شکست می‌انجامد.»

بهر تقدیر باید از جناب سلیگا بخاطر مکاشفه‌ی این راز سپاسگذار بود که عملی می‌تواند تقریباً بطور محسوسی بخاطر افکار درک شود. از جهت مقایسه‌ی خنده‌آور رودلف با کسانی که آزادی زنان را آموزش داده‌اند، افکار او را با «خیالپردازی‌های» فوریه بسنجید:

«زنا و اغواء برای اغواءگر امتیازی است و طّین خوبی دارد... ولی، دخترک بیچاره! نوزادکش! چه جنایتی! اگر برای شرافتش ارزش قابل باشد، باید کلیه‌ی نشانه‌های بی‌آبرویی را محو و نابود سازد. اما اگر کودکش را به‌خاطر پیش‌داوریهای جهان قربانی نماید، شرمساریش از همه بیشتر است و قربانی پیش‌داوریهای قانون می‌شود... این دور تسلسلی است که هر مکانیسم متمدّنه‌ای تجویر می‌کند.»

«آیا دختر جوان برای اولین پیشنهاد دهنده که مایل است مالکیت منحصر به‌فرد او را به دست آورد، آروس و کالایی نیست که برای فروش نگهداری شده؟... درست همانطور که در دستور زبان دو کلمه‌ی نفی معادل با یک اثبات است، می‌توان گفت که در تجارت ازدواج، دو روسپیدی با یک عفت و

پاکدامنی معادل است.»

«تغییر و تحول در دورانهای تاریخی همواره می تواند بوسیله‌ی جنبش زنان به سوی آزادی معین شود، زیرا در اینجا، در مناسبات زن با مرد، مناسبات ضعیف با قوی، پیروزی طبیعت انسان بر بهیمیت، بیش از هر چیز آشکار می شود. شرط رهایی زنان، مقیاس طبیعی آزادی و رهایی عمومی است.»

«تحقیر و خفت جنس مؤنث، ویژگی اساسی دوران بربریت و نیز دوران تمدن است. تنها تفاوت این است که نظام متمدنانه، هرذیلتی که بربریت به شکلی ساده مرتکب می شود را به صورت چیزی مرکب، دو پهلو، مبهم و ریاکارانه ترویج می دهد... هیچ کس زن را برای نگهداشتنش در اسارت و بردگی سخت تر از خود مرد کيفر نمی دهد.» (فوریه) ۶۸.

مقابسه‌ی افکار رودلف با توصیف استادانه‌ی فوریه از ازدواج، با آثار بخش ماتریالیستی کمونیسم فرانسوی، همانا زائد و غیرضروری است. ۶۹.

رقت‌انگیزترین قاذورات نوشتارهای سوسیالیستی، که نمونه‌ای از آن را می توان در این ژمان نویس یافت، «اسرار» کماکان ناشناخته‌ای را برای نقد نقادانه آشکار می سازد.

۷- مکاشفه‌ی اسرار علم اقتصاد

الف) مکاشفه‌ی نظری اسرار علم اقتصاد

نخستین مکاشفه: ثروت غالباً به اسراف منجر می شود و اسراف به نابودی.

دومین مکاشفه: اثرات پیشگفته ثروت از بی فرهنگی ثروتمند

جوان نشئت می‌گیرد.

سومین مکاشفه: ارث و مالکیت خصوصی، مندرّس و مضمون از تعرض اند و می‌بایست غیرقابل تعرّض و مقدس باقی بمانند.

چهارمین مکاشفه: شخص متمول می‌بایست اخلاقاً نسبت به کارگران به خاطر نحوه‌ای که ثروتش را مورد استفاده قرار می‌دهد، در خود احساس مسئولیت کند. ثروتی هنگفت و دبیعه‌ای موروثی - تیولی فئودالی - است که بدستانی ماهر، راسخ، کارآزموده و شکیب‌سپرده شده که در عین حال متعهد می‌گردد آن را مُثمر ثمر سازد و از آن استفاده کند به طوری که هرچیز مبارکی در حیطه‌ی تلالؤ خیره‌کننده و گسترده‌ی آن قرار گیرد، بیار نشیند، نیرومند گردد و اصلاح پذیرد..

پنجمین مکاشفه: دولت می‌بایست مبادی اقتصاد فردی را به جوان بی‌تجربه‌ی ثروتمند عرضه نماید، و سنجیه‌ای اخلاقی به دولتمدان ارائه کند.

ششمین مکاشفه: و سرانجام، دولت می‌بایست مسأله‌ی خطیر سازمان کار را به عهده گیرد. می‌بایست مثال گسترده‌ای از تشریک کاروسرایه به دست دهد، تشریکی که صادقانه، هشیارانه و منصفانه است و خیر کارگر را بدون پیش‌داوری برای ثروت متمول تضمین می‌نماید و پیوندهای همدردی و حق‌شناسی را میان این دو طبقه برقرار می‌سازد و آسودگی خیال را برای همیشه در دولت حفظ می‌نماید.

از آنجائیکه دولت در حال حاضر هنوز این نظریه را نمی‌پذیرد،

خود رودلف مثال‌های عملی ارائه می‌دهد. این مثال‌ها برملاکننده‌ی این رازند که عام‌ترین مناسبات اقتصادی شناخته شده، کماکان برای مسیو سو، مسیو رودلف و نقد نقادانه «اسرار» به‌شمار می‌روند.

(ب) بانک مستمندان

رودلف برای مستحقان بانکی تأسیس می‌کند. اساسنامه این بانک نقادانه برای مستحقان به شرح ذیل است.

بانک می‌بایست طی ادوار عدم اشتغال کارگران عیالوار از آنان حمایت کند و جایگزین صندوق صدفه و بنگاه کارگشایی شود. بانک سالیانه ۱۲ هزار فرانک درآمد در اختیار دارد و وام‌های کمکی بدون بهره‌ی ۲۰ تا ۴۰ فرانکی را سرشکن می‌کند. بانک در ابتدا فعالیت خود را تنها به ناحیه‌ی ۷ پاریس که اکثر کارگران در آنجا زندگی می‌کنند، بسط می‌دهد. مردان و زنان کارگر که تقاضای اعانه می‌کنند، می‌بایست از آخرین صاحبکار خود دارای گواهی باشند که رفتار خوب آنان را تضمین کند و تاریخ قطع کار و علت آن را ارائه دهد. این وام‌ها می‌بایست ماهیانه به صورت قسطی از یک ششم تا یک دوازدهم مبلغ دلخواه وام گیرنده پرداخت شود که از روز اشتغال مجدد، به حساب می‌آید. وام توسط قول شرف وام گیرنده تضمین می‌شود. مضافاً اینکه، قول قسم خورده می‌بایست بوسیله دوکارگر دیگر تضمین شود. از آنجائیکه هدف بانک مستحقان درمان یکی از جانگذارترین مصایب زندگی کارگر است - [یعنی] اشتغال - کمک و مساعدت فقط به کارگرن بدی بیکاری داده می‌شود. مسیو ژرمن،

مدیر این مؤسسه، سالیانه حقوق ۱۰/۰۰۰ فرانکی می‌گیرد.

حال بیائیم نگاهی توده - مآبانه به عمل علم اقتصاد نقادانه بیاندازیم، درآمد سالیانه ۱۲۰۰۰ فرانک است و مبلغ وامی که به هر شخص داده می‌شود ۲۰ تا ۴۰ فرانک. از اینجا میانگین ۳۰ فرانک به دست می‌آید. تعداد کارگران در ناحیه‌ی ۷ که رسماً به عنوان مستمند شناخته شده‌اند، دستکم ۴۰۰۰ تن می‌باشند. بدین طریق در سال فقط ۴۰۰ تن، یا یک دهم، از مستحق‌ترین کارگران در ناحیه‌ی ۷ می‌توانند اعانه دریافت کنند. اگر متوسط زمان بیکاری را در پاریس نزدیک به ۴ ماه، یعنی، ۱۶ هفته برآورد کنیم به نحو بارزی به پائین‌تر از رقم واقعی می‌رسیم. با تقسیم ۳۰ فرانک بر ۱۶ هفته چیزی کمتر از ۳۷ سو و ۳ سانتیم در هفته به دست می‌آید، و نه حتی ۲۷ سانتیم در روز، هزینه‌ی روزانه‌ی هر زندانی در فرانسه به طور متوسط کمی بیش از ۴۷ سانتیم است که چیزی بیش از ۳۰ سانتیم تنها برای غذا منظور می‌شود. اما کارگر که مسیو رودلف برای او اعانه می‌پردازد دارای خانواده است. بیائیم متوسط خانواده که شامل مرد، زن و فقط دو بچه است را در نظر بگیریم؛ این بدین معناست که ۲۷ سانتیم باید میان ۴ نفر تقسیم شود. از این مقدار می‌بایست اجاره - حداقل ۱۵ سانتیم در روز - را کسر کنیم، بطوریکه ۱۲ سانتیم باقی می‌ماند. مقدار متوسط نانی که توسط یک زندانی مصرف می‌شود، ۱۴ سانتیم است. بنابراین حتی با صرف نظر از سایر مایحتاج‌ها، کارگر و خانواده‌اش قادر به خرید حتی یک ربع نان مورد نیازشان با کمکی که از بانک نقادانه‌ی مستمندان می‌گیرند، نیستند. آنان اگر به وسایلی که بانک قصد دارد

مانع آنها شود - بنگاه کارگشایی، در یوزگی، سرقت و فحشاء - متوسل نشوند، محققاً از گرسنگی خواهند مرد.

از طرف دیگر، رئیس بانک مستمندان به طور مشعشعانه‌ای توسط انسان نقد سنگدل از هر جهت تأمین می‌شود. درآمدی که او اداره می‌کند ۱۲۰۰۰ فرانک است و حقوقش ۱۰۰۰۰ فرانک. بنابراین مدیریت ۸۵ درصد کل خرج برمی‌دارد، یعنی، تقریباً سه برابر مدیریت توده - مآبانه‌ی اعانه مستمندان در پاریس که تقریباً ۱۷ درصد کل هزینه برمی‌دارد.

حال برای لحظه‌ای فرض کنیم مساعدتی که بانک مستمندان منظور می‌کند نه فقط واهی بلکه واقعی است. در این حالت مؤسسه‌ی سرّ مکشوف شده‌ی کلیه‌ی اسرار بر این خیال باطل تکیه می‌کند که فقط تفاوتی در دستمزدها لازم است تا کارگر را قادر سازد تا پایان سال زنده بماند.

اگر به مفهومی غیر شاعرانه گفته شود، درآمد $7/500/000$ فرانکی کارگران فرانسوی برای هر فرد به میانگین نه بیش از ۹۱ فرانک، و $7/500/000$ فرانک دیگر فقط برای هر نفر به ۱۲۰ فرانک بالغ می‌شود؛ بدین طریق دستکم $15/000/000$ فرانک کمتر از ضروریات مطلق برای حوایج زندگی می‌باشد.

ایده‌ی بانک نقادانه برای مستمندان، اگر به طور معقولانه در نظر گرفته شود، معادل این است که: طی زمان اشتغال کارگر همانقدر از دستمزد او کسر می‌شود که برای گذران خود طی بیکاری بدان نیاز دارد. و همه اینها به یک معناست که من به کارگر مبلغ معینی پول طی

عدم اشتغالش فرض می‌دهم و او هنگامیکه به کار اشتغال دارد آن را به من بازگرداند و من آن را هنگامیکه بیکار است به او پس می‌دهم. در هر حالت هنگامیکه او به کار اشتغال دارد آنچه از من زمانی که بیکار بوده گرفته است را پس می‌دهد. به این ترتیب، بانک مستمندان «ناب» از بانکهای پس انداز توده - مآبانه تنها در دو خصلت کاملاً بکر نقادانه متفاوت می‌شود. نخست اینکه بانک مستمندان پول را با این فرض بی معنی «به طور مادام‌العمر به منفعت می‌دهد - *à fonds perdu*» که کارگر هرآینه بخواهد آن را پس دهد، می‌تواند و اینکه، اگر بتواند می‌خواهد همیشه [آن را] پس دهد. دوم اینکه هیچ‌گونه بهره‌ای به تنخواه گردانی که توسط کارگر کنار گذاشته می‌شود نمی‌پردازد. از آنجائیکه به این مبلغ شکل پیش پرداخت داده شده، بانک مستمندان تصور می‌کند با نپرداختن بهره، در حق کارگر لطف می‌کند.

بنابراین تفاوت میان بانک نقادانه برای مستمندان و بانکهای توده - مآب، این است که کارگر بهره‌اش را از دست می‌دهد و بانک سرمایه‌اش را.

ج) مزرعه‌ی نمونه در بوکه وال

رودلف مزرعه نمونه‌ای را در بوکه وال کشف می‌کند. انتخاب محل بیشتر از آنجهت خوش‌شانسی است که خاطرات دوران فتودالی، یعنی تیول فتودالی را حفظ می‌کند.

بهریک از ۶ مردی که در این مزرعه استخدام شده‌اند. ۱۵۰ اکو، یا ۴۵۰ فرانک در سال پرداخت می‌شود، در حالیکه زنان ۶۰ اکو، یا

۱۸۰ فرانک دریافت می‌کنند. به علاوه به آنان شام و ناهار و جای مجانی داده می‌شود.

غذای معمولی روزانه‌ی اشخاص در بوکه وال عبارتست از بشقاب «دهشت‌انگیزی» از گوشت خوک، و بهمان اندازه دهشت‌انگیز، بشقابی از گوشت گوسفند و بالاخره تکه‌ای نه کمتر چشمگیر از گوشت گوساله‌ای که با دو نوع سالاد زمستانی، دو تکه پنیر بزرگ، سیب‌زمینی، شراب سیب و غیره تکمیل شده است. هریک از ۶ مرد، دو برابر کارگر معمولی کشاورزی فرانسوی کار انجام می‌دهند.

از آنجائی که کل درآمد سالیانه‌ای که توسط فرانسه تولید می‌شود، اگر به‌طور مساوی تقسیم شود، به هر شخص بیش از ۳۰ فرانک نمی‌رسد، و از آنجائی که مجموعه‌ی کل سکنه‌ای که مستقیماً در کشاورزی استخدام شده‌اند، دو سوم جمعیت فرانسه را تشکیل می‌دهند، دیده می‌شود که تقلید عمومی مزرعه‌ی نمونه‌ی خلیفه‌ی آلمانی نه فقط در توزیع، بل ایضاً در تولید ثروت ملی، چه انقلابی را موجب خواهد شد.

موافق آنچه تاکنون گفته شد، رودلف این افزایش هنگفت در تولید را فقط به وسیله‌ی دو برابر کار کردن هر کارگر و ۶ برابر بیشتر خوردن به دست می‌آورد.

نظر به اینکه دهقان فرانسوی پرکوشاست، کارگرانی که دو برابر سایرین کار می‌کنند، همانطور که بشقابهای گوشت «دهشت‌انگیز» نیز نشان می‌دهد، می‌بایست ورزشکارانی ابرانسانی باشند. بدین‌طریق